

چون رشته برید می تولن بست
اما گره ای در کار است

**مقدمه ای برای نوشتن**

## مقدمه ای برای نوشتن

**می دانم هیچکس دست دوستی**

**و یاری بسوی من دراز نمی کند ،**

**اما شما قصه ناتمام عشق مرا همه**

**جا باز بگوئید . و باز بنویسید**

**تا آنها که برای دفاع از عدل مطلق سینه**

**چاک می دهند بخوانند و بدانند**

**سرنوشت در عین بی گناهی با**

**من چه کرد ...؟**

## من چه کرد ...؟

این مثنوی چندی به تاخیر افتاد ، چون در یک لحظه عهد کردم دیگر نویسم که نوشتم . اما ... به یک باره خون قلم به جوش آمد و برسپیدی کاغذ جاری شد .جاری تا که بدانجا دارم مینوسم ، مینوسم .قصه ناتمام عشق را.عشقی که جز یأس و نومییدی چیزی بر صفحه کاغذ بجای نگذارد .نمی دانم .خودم .هم نمی دانم چرا پس از دوری چند ماهه از نوشتن، صفحات کاغذ را به سیاهی می کشم ،آنهم قصه دردی جانکاه ،رنجی غم فرا ، که چه باید کرد و چه کنم ؟جز آنکه دست یاری بسوی شما آورم وبخاطر همه عشقهای پاک عاشقان عاجزانه از شما بخواهم و بگویم ، یاری ام کنید و بگوئید چه کنم وچه باید کرد . !!!

می دانم هیچکس دست دوستی و یاری بسوی من دراز نمی کند ، اما شما قصه ناتمام عشق مرا همه جا باز بگوئید . و باز بنویسید تا آنها که برای دفاع از عدل مطلق سینه چاک می دهند بخوانند و بدانند سرنوشت در عین بی گناهی با من چه کرد ...؟ من خود اجرای عدالت را برای حفظ سلامت اجتماع لازم و ضروری می دانم اما این عدالت نیست که در مرگ یک کلاغ پیر، طاووس را بکشند و به قصاص خون یک گنجشک بیمار و در حال مرگ شاهین تیز چنگی را قربانی کنند . این است که روی به سوی شما آورده ام و در کمال عجز می گویم

چه باید بکنم ...؟

نم نم باران می بارد از پشت شیشه به چراغ خیابان نگرستم ، منطقه اطراف لامپ روشن تر از جاهای دیگر بود رگه های بارک باران را نیز می دیدم و تشخیص می دادم .ساعت هفت شب بود ، می خواستم از تصمیمی که گرفته بودم بازگردم منصرف شوم اما بیاد آوردم که حسین دوستم سخت به جزوه ها نیازمند است . او روز دوشنبه کنفرانس داشت و می بایست در آمفی تاتر در حضور چندتن از استادان دانشگاه و شاگردان سخنرانی کند ،لذا محتاج بود که جزوه هایش را مطالعه کند .

من بیست روز قبل یاداشتهای او را گرفته بودم این از انصاف دور بود که در موقع حساس جزوه ها با نزد من بدون استفاده باشد و آبرویش در خطر قرار بگیرد . این بود که جزوه ها را لای یک کلاسور گذاشتم و بسرعت از خانه خارج شدم و خود را به خیابان رساندم . کنار خیابان لب جدول ایستادم .

برای گرفتن تاکسی دست بلند کردم چند تاکسی با داشتن مسافر توقف کردند ولی وقتی مسیر را شنیدند منصرف شدند.ناگهان یک جفت چراغ دور از هم که مربوط به یک ماشین بزرگ بود از فاصله صد متری دیده شد و بعد همان اتومبیل شیک و گران قیمت از سرعت خود کاست و مقابل من توقف کرد . مشاهده کردم که کسی خمد شد و شیشه را پائین کشید و گفت : آقا کجا تشریف

میرین...؟

خیلی تعجب کردم ،زیرا صدائی که می شنیدم صدای زنانه بود، صدای یک دختر خانم جوان ،خم شدم ومقصدم را گفتم . سننگیره را چرخانید و در را گشود و گفت : بفرمائید ،منهم از همان راه میرم ،شما را می رسانم . بی آنکه تردیدی به خود راه دهم سوار شدم . معمولاً سوار اتومبیلهای سواری نمی شدم زیرا هم کرایه بیشتری گرفتند و هم احساس مسئولیت نداشتند و برای مسافر مزاحمت ایجاد می کنند اما آنشب که باران می بارید سوار شدم . چه محاسبه ای کردم هیچ نمی دانم . شاید از این که فکر می کردم راننده یک زن است ترسی به دل را ندادم وقتی در راستم نگاهي به او و داخل اتومبیل انداختم ، خانم جوان و اتومبیل شیک و گرانبهائی بود ...چرا از من دعوت کرد سوار شوم ? آیا مسافر کشی می کند ودر مقصد می خواهد من کرایه بگیرد و اگر خواست چقدر باید

بپردازم .غرق این افکار و اندیشه ها بودم که ناگاهی به من کرد و پرسید :

- توی این خیابان خلوت چه می کنیدی؟ گفتم :

- می خوام به دیدن یکی از

همکلاسیهایم برم .از شما هم

متشکرم ،لطف کردین چون اگر سوارم

نمی کردین به این زودی تاکسی گیرم

نمی آمد . تشکر لازم

نیست راه

من

و من باز هم از او تشکر کردم و پیاده شدم .

برگشتم حرفی برزتم و لااقل در را محکم

تربندم اما او بسرعت رفت . چه

اتومبیل شیکی داشت

جالب تر اینکه

کفشهایش را

ب د ر ن

# قصه ناتمام عشق

خنده کنان و با غرور گفتم : می دونستم به جزوه هات احتیاج داری اونها را آوردم ولی هر چه با طراف خود نگریستم کلاسور و جزوه ها دیده نمی شد .

جزوه ها چی شدن ، بیاد آوردم که جزوه ها را در ماشین آن دختر جا گذاشته ام ... حیف،ماجرا را برای دوستم تعریف کردم ، هر دو سخت ناراحت شدیم . اما چاره ای نبود . می بایست حقیقت را ببذیرم . جزوه ها در اتومبیل آن دختر خانم مانده ومن نه تنها نام و نشان او را نمی دانستم ،نمی دانم کی بود و خانه اش کجا که می گفت : من هم باشما هم مسیرم ... آخر از کجا می دانستم جزوه ها را توی ماشین او جا می گذارم ...لعنت ...

بر

من...!

با غصه و

اندوه راهی خانه

شدم ، شب را با هزاران فکر

و خیال گذراندم . حالم خوب نبود

لحظه به لحظه بیدار می شدم و بیاد

دوستم و جزوه ها می افتاد

نمی توانستم بخواجم .

بالاخره آن شب لعنتی را به صبح

رساندم و به دانشکده رفتم .عزم من

این بود که جزوه های دوست دیگری

را بگیرم و با هر هزینه ای که شده از

آنها فتوکپی تهیه کنم و به جبران

گم شدن جزوه هایش فتوکپی ها را به او

بدهم .

ظهورید که از دانشکده خارج شدم و ناگاه با صحنه ای روبرو شدم که هرگز باور نمی کردم و انتظارش را نمی کشیدم ، همان اتومبیل کدائی آنجا توقف کرده و همان دختر خانم شب پیش انتظار مرا می کشید .... جزوه ها و کلاسور در دستش بود و به اطراف می نگریست که میان دانشجویان مرا

بیابد و بشناسد . مرا شناخت اما من او را شناختم

و پیش رفتم و سلام گفتم . با دیدن من خوشحال

شد . او گفت: شما پیاده شدین من تا نیم ساعت

متوجه نشدم که کلاسور شما توی ماشین جا

مونده ، وقتی جزوه ها را دیدم خیلی ناراحت شدم

چون می دونم تهیه یک جزوه چقدر زحمت

داره ...فورا برگشتم به همون جایی که شما را

پیاده کرده بودم اما چون نمی دونستم به کوم خانه

از دیدن من خوشحال شد و گفت : محمود

اگر نمی آمدی همون الان می اومدم

جزوه ها را بگیرم.

بعد لای جزوه ها را باز کردم چون فقط با این کار

می توانستم شما را بشناسم .فهمیدم اسم شما حسین و دانشجوی این دانشکده هستین به راست اومدم اینجا ...نیمساعت میشه که انتظار می کشم ...

گفتم : اتفاقاً شما آدرس را خوب پیدا کردین اما در مورد اسم اشتباه کردین ،من محمود هستم ،اسم صاحب این جزوه حسین است . وبعد ماجرا را تعریف کردم و بی اندازه تشکر کردم و در پایان گفتم : راستش را بخواهید من مدیون شما هستم .

- هیچ مدیون نیستین من دارم میرم خونه ، می تونم شما را بپرسونم .

- متشکرم اما من خونه نمیرم ..میرم سلف سرویس دانشکده و می خوام از شما دعوت کنم که امروز ناهار مهمون من باشین .

این یک تعارف ساده بود . از این تعارفا که حقیقتی در پشت سر خود ندارند . می خواستم ناهار را در

خانه صرف کنم ولی چون نمی خواستم او خانه محقر و کوچک منو یادبگیره به دروغ گفتم میرم

سلف سرویس دانشکده و جالب اینکه او نیز

بدون تعارف و خیلی ساده دعوت منو

پذیرفت و ضمن اینکه در را برای

من باز می کرد گفت : سوار

شین بدم نمایاد و بعد

از چند سال محیط

درس ومدرسه را

احساس کنم و میون

آدمهایی باشم که درس

می خونن .

وقتی وارد سلف سرویس

شدم همه چشم ها بطرف ما برگشت .

دختران و پسران دانشجو که منو می شناختند

نمی توانستند از ابراز حیرت خودداری کنند .

پچ پچ می کردند و سردرگوش هم می گذاشتند و

حرف می زدند ومن می دانستم که سوژه همه این

حرفها من هستم .

همه به ما نگاه می کنن ...

- اگه بخوام شمارا به یکی معرفی کنم اسمتونو

نمی دونم...

- وای راست میگین ، اسم من(شها) است،شها...پدرم مدیر عامل شرکت صنعتی و

تجاری ...مشهد است تا چند سال پیش تهران

بودیم،وقتی پدرم به این سمت منصوب شد ناچار

شدم اومدم مشهد و خونه خریدیم وموندنی

شدم .

- از زندگی در مشهد ناراحت هستین .

- ابدآ ...فقط جایی برای گردش نداره ..محیط

محدوده،معاشرتهای خیلی حساب شده ومقرراتیه،من

از این جور زندگی خوشم نمیاد .. برخلاف

آنچه که تظاهر می کرد ، دختری بود بی ریا و صدیق

و راستگو و دور از حيله و نیرنگ. شهااز همان

روز اول توجه منو جلب کرد .

شاید اگر جرات و شهامت داشته باشم باید بگویم

که عاشق او شدم .

## ادامه دارد.....

### قاب هفته

طبیعت زیبای تخت

**عکس : عباس بشیرزاده تختی**



### آگهی تاسیس شرکت گنو کوهساران شرق سهامی خاص

شرکت فوق در تاریخ ۰۴/۱۷/۱۳۸۸ تحت شماره ۱۱۶۸۲ و شناسه ملی۱۳۸۸۱۲-۰۸۰ در این اداره به ثبت رسیده و در تاریخ ۱۵/۱۷/۱۳۸۸ از لحاظ امضاء ذیل دفاتر تکمیل گردیده و خلاصه اظهار نامه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم در روزنامه های رسمی و کثیرالانتشار دریا آگهی می شود .

۱ - موضوع شرکت:

طراحی مشاوره و نظارت در امور نصب و بهره برداری تجهیزات و تاسیسات صنعتی و کارخانجات صنعتی و تولیدی امور پیمانکاری مربوط به ساخت ساختمان ها و ابنیه اعم از چوبی آجری سنگی و فلزی و نظایر آن امور پیمانکاری مربوط به ساخت سیستم ها و تصفیه خانه های آب وفاضلاب سدها و بندها و تونل های انتقال آب مخازن آب و شبکه های آب و فاضلاب آبرسانی و کانال های انتقال آب سازه های دریایی و ساحلی و نظایر آن امور پیمانکاری مربوط به ساخت راههای اصلی و فرعی و تونل ها بل راهداری و عملیات آسفالتی ونظایر آن امور پیمانکاری مربوط به خطوط انتقال آب و نفت و گاز تاسیسات مکانیکی هیدرو مکانیکی تاسیسات و اموررفاهی ساختمان سیستم های سرد کننده و گرم کننده ابنیه تهیه و نصب تاسیسات و تجهیزات برق آب و گاز و فاضلاب و انتقال زیانه سلف سرویس و رختشویی عملیات زمین شناسی اکتشاف و استخراج و فرآوری مواد معدنی فلزی و غیر فلزی معادن سنگ های ساختمانی آبهای زیر زمینی و شن و ماسه و ماکادوم تولید فلزات و آلیاژ ساخت و ریخته گری قطعات فلزی سیستم های حفاظت از خوردگی فلزات آبکاری فلزات انواع جوشکاری و کنترل جوش ارائه خدمات مهندسی و آموزشی و پژوهشی در رابطه با موضوع شرکت تامین نیروی متخصص و ماهر از داخل و خارج از کشور نوسازی و مدرنیزه کردن و بهینه سازی خطوط تولید صنایع و پروژه های صنعتی و کشاورزی .

۲ - مدت شرکت : از تاریخ ثبت به مدت نامحدود.
۳ - مرکز اصلی شرکت : ۱ - ۳ - استان هرمزگان - شهر بندرعباس

بلوار امام حسین (ع) جنب پمپ بنزین خلیج فارس خیابان علم الهدی مجتمع گلها بلوک نسترن طبقه پنجم

۴ - سرمایه شرکت : مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۱۰ ریال منقسم به یک صد سهم ۰۰۰/۰۰۰ ریالی که تعداد یکصد سهم با نام می باشد

که مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۳۰ ریال توسط موسسین طی گواهی بانکی شماره ۸۸/۱۵۶۴ ص/ ۸۸۰۱۰ مورخ۲۳/۱۰/۱۳۸۸ نزد

بانک پاسارگاد شعبه بندرعباس پرداخت گردیده است و الباقی سرمایه در تعهد صاحبان سهام

می باشد.
۵ - اولین مدیران شرکت:
۱- ۵ - آقای محمد عباس زاده به سمت رئیس هیئت مدیره.
۲- آقای حسین سلامتی هرمزی به سمت نائب رئیس هیئت مدیره.
۳- ۵ - آقای علی سلامتی هرمزی به سمت عضو هیئت مدیره.
۴ -

- آقای علی سلامتی هرمزی به سمت مدیر عامل به مدت ۲ سال انتخاب گردیدند.

۶ - دارندگان حق امضاء : کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور شرکت با امضاء مدیر عامل یا رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر خواهد بود.
۷ - اختیارات مدیر عامل : طبق اساسنامه.
۸- بازرس اصلی علی البدل : ۱- آقای وحید سلامتی هرمزی به عنوان بازرس اصلی.
۲- ۸- آقای صمد سلامتی هرمزی به عنوان بازرس علی البدل

<b>مسئول ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری واحد ثبتی بندر عباس</b>
۱/۶۸
۸۱۸۲/م/الف

### آگهی تغییرات شرکت جویندگان کار و اندیشه سهامی خاص بشماره ثبت ۸۱۴۹ ش ملی (۱۰۸۰۰۱۰۹۲۴)

به موجب صورت جلسات مجمع عمومی عادی وهئیت مدیره مورخ ۸۸/۳/۱ که در تاریخ ۸۸/۱۱/۱۰ گواهی مالیاتی آن ارائه شده تغییرات زیر در شرکت فوق انجام گردیده است.

۱ - آذرقدام مدیر عامل و عضو هیئت مدیره و وحید ایزدی شیروان رئیس هئیت مدیره و آرزو ایزدی شیروان نائب رئیس هئیت مدیره برای مدت دو سال انتخاب شدند و کلیه اسناد و قراردادهای تعهد آور شرکت با امضاء مدیر و یا مهر شرکت معتبر خواهد بود .

۲ - رضا خجندی بازرس اصلی و عبدالمجید رزم پور بازرس علی البدل برای مدت یکسال انتخاب شدند .

۳ - روزنامه دریا جهت درج آگهی های شرکت تعیین شده است

۴ - محل دفتر شرکت دربندرعباس به داماهی فاز ۲ مجتمع تجاری اوقاف انتقال یافته است.

**علی محمودی**

**رئیس ثبت اسناد و املاک بندر عباس**

۸۱۸۱/م/الف

## با دستان آلوده ، چشم ها و بینی خود را لمس نکنید

○ روابط عمومی وامور بین الملل دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی هرمزگان

